

«شومن»



رهمان سالی که شوبرت در اثر بیماری تیفوس در گذشت، دانشجوی
هیجده ساله‌ای در دانشگاه شهر «لایپزیک» اسم نوشت تادرشته
حقوق تحصیل کند. وی «روبرت شومن» نام داشت و فرزند
کتابفروشی از اهالی شهر «زویکو» بود. شومن نسبت بکار قضاوت
و حقوق علاقه‌ای درخود نمی‌یافت ولی، برعکس، بادل و جان شیفته موسیقی
بود. پدر او که اندکی شوروسودای شاعری درسر داشت احتمالاً خوشوقت
می‌شد که روبرت - کوچکترین پنج فرزندش - موسیقی را پیشه خود سازد؛
ولی متأسفانه این پدر هنردوست دو سال قبل بدرود زندگی گفته بود. مادر
روبرت وقیم او از راه احتیاط ودورانیشی با اینکه روبرت بکار موسیقی
پیردازد مخالفت می‌ورزیدند زیرا ازمشکلات مادی احتمالی حرفه موسیقی
بیمناک بودند. بدینگونه شومن تاحدی بحکم اجبار وازروی اکراه بفرا-
گرفتن مقدمات حقوق پرداخت.

با اینهمه استعداد موسیقی شومن تا آن زمان بر کسی پوشیده نمانده بود: وی هنوز شش سال بیش از عمرش نمی گذشت که «کاریکاتورهای صوتی» اقوام و دوستان خود را بر روی پیانومی ساخت و می کوشید که با زیر و بم اصوات موسیقی خصوصیات جسمانی و اخلاقی آنها را توصیف نماید؛ گویا «کاریکاتور» های مزبور خیلی هم «شبییه» از آب درمی آمد ... در دوازده سالگی شومن ارکستر کوچکی با شرکت همسالان خود



ترتیب داده بود و قطعات موسیقی ساخته خود را اجرا و رهبری می نمود. در میان این قطعات بخصوص يك اثر موسیقی مذهبی موسوم به «پسوم ۱۵۰» (Psalm 150) - برای آواز -

جمعی وار کستر - در میان دوستان

و اعضای خانواده شومن شهرتی بهم زده بود ...

ولی قیم و مادر او با همه استعداد موسیقی که در وجود روبرت بارز بود صلاح در آن دیدند که وی در آینده وکیل دعاوی یا قاضی گردد. از همین رو شومن اجباراً ذوق و استعداد موسیقی - و نیز ادبی - خود را فقط بعنوان «آماتور» و بصورتی کم و بیش سطحی پرورش داد. او نیز، چون پدر مرحومش!، اشعار و داستانهای می نوشت و آثار مشاهیر ادب و فلسفه را مطالعه می کرد. آثار «ژان - پول ریختر» و «هوفمان»، که در آن دوره پیش کسوتان آئین نوظهور رومانسیسم بشمار می رفتند، ویرا بشدت تحت تأثیر گرفته بود. روبرت جوان، بسیار احساساتی و خیال پرداز بود و با طبع و خوی خاص خود نمونه کامل نوجوان متفکری بود که، در منظره طبیعت و زندگی، در پی کشف پیامهای مرموز عالمی غیر قابل نفوذ است که بر روی قوانینی ناشناس استوار گشته است ...

روبرت چندی بعد از طرف قیم خود اجازه یافت که بمسافرت بپردازد و با شور و هیجان بسیار در شهرهای مختلف آلمان و ایتالیا سفر کرد. وی

در طی همین سفر بود که رودخانه «راین» را - که بعد ها در سرنوشت او
 نقشی غم‌انگیز بازی کرد - دید و برآستی شیفته و مسحور آن گشت . شهر
 «هایدلبرگ» و شهرهای ایتالیائی فلورانس و ونیز و میلان نیز خاطراتی
 فراموش نشدنی در وی بجای گذاردند . شومن تا سن بیست سالگی زندگی
 دانشجویی رومانتیکی داشت که با عشقهای کودکانه ، شور و شیفگی ، و
 حسرت و نومیدیهای زودگذر آمیخته بود . زلفهای بلند و کراواتهای بزرگ
 او بسیمایش حالتی کاملاً رومانتیک می بخشید که در آن دوره طرفدار بسیار
 داشت . در همین دوره بود که شومن بدختر «ویک» ، که بدو درس پیانو
 می داد ، دل باخت . «کلارا» ی خردسال دختر کی استثنائی بود و ویولونیست
 و آواز خوان - و بخصوص پیانیست زبردستی بشمار می رفت و زیر نظر پدر
 استادش تربیت شده بود . شومن که از سالهای کودکی شاهد پیشرفتهای
 کلارا بود و همچون خواهری دوستش می داشت تصمیم گرفت که هنگامی که
 وی بسن ازدواج رسید ویرا بزنی بگیرد . «کلارا» را نیز جز این نمی خواست .
 ولی پروفیسور «ویک» پیشنهاد و درخواست شومن را بسختی رد کرد .
 مخالفت بیرحمانه پدر ، روبرت و کلارا را دیرزمانی بطرز دردناکی
 زجر داد ولی شاید منصفانه نباشد که رویه پروفیسور «ویک» را یکسره بیاد
 ملامت بگیریم : «ویک» دختر هنرمند خود را ، که حاصل عمری کار و کوشش
 خستگی ناپذیر بود ، می پرستید . از سوی دیگر وضع مالی و سلامتی شومن
 نیز برای ازدواج چندان متناسب نمی نمود . وضع سلامت جسمانی شومن
 موجب ناراحتی نبود ولی وضع روحی و روانی وی اندکی موجب نگرانی
 می توانست باشد : وی جوانی بسیار عصبی بود ، غالباً - بدون دلیل و بی-
 مقدمه - دچار حالت اضطراب و وسواس و اختلال حواس می گشت و پیوسته
 مرگ را در کمین خود می پنداشت . در خانواده او هم سابقه و موارد بیماری
 فکری و روحی کم نبود و این خود موجب نگرانی بیشتری در مورد وضع
 روحی او می گشت خاصه آنکه «امیلی» خواهر وی نیز در حال جنون در گذشته
 بود . پروفیسور «ویک» نمی توانست اینهمه موجبات نگرانی را نادیده بگیرد
 و آینده دختر دلبنده خود را ، بدون تشویش ، بدست چنین دامادی بسپارد . ولی
 مخالفت مستبدانه او جز اینکه وضع سلامت فکری شومن را وخیم تر سازد
 نتیجه ای بیار نیاورد .

شومن در نتیجه تحصیلات کلاسیکی که اجباراً در دانشگاه لایپزیک انجام داده بود معلوماتی عمیق و وسیع داشت. قدرت و قابلیت فعالیت فکری و ذهنی او نیز فوق العاده بود، چنانکه هیچ شکست و ناکامی نمی توانست مانع کار و فعالیت او گردد. وی در بیست و سه سالگی با عده ای از دوستان خود انجمنی بنیاد گذارده و بمبارزه با آنانکه در زمینه هنر، کهنه پرستی راشیوه کار خود ساخته بودند برخاسته بود. شومن و دوستانش خود را «دوستان حضرت داود» (Davidsbündler) می خواندند و بمخالفان خود و مدعیان متظاهر بفضل لقب «فیلیستین» ها (Philistins) داده بودند. «دوستان حضرت داود» با حرارت بسیار، در هر گوشه و کناری، بمبارزه و دفاع از معتقدات هنری خود مشغول بودند. دیری نگذشت که شومن برای توسعه میدان نبرد هنری خود دست بانتشار مجله ای بنام «مجله موسیقی نو» که با لحن شدید و تندوتیزی به «فیلیستین» ها می تاخت و از موسیقی دانان جوان و پراستعداد دفاع و حمایت می نمود. هنرمندان نامداری چون «مندلسون»، «لیست»، «واگنر»



و «برلیوز» از جمله نویسندگان این مجله بودند. شومن معلومات و استعداد های مختلفی داشت که کمتر در وجود هنرمند واحدی جمع می شود. از این گذشته شومن دارای شخصیت و طبیعت دو گانه ای نیز بود بدین معنی که گاه مردی شاعر منش و درویش و گاه گوشه گیر جلوه می کرد و گاه

هنرمندی مبارز و فعال و بی باک... خود او در مجالس اجتماع «دوستان حضرت داود» خود را بدو عنوان مستعار «اوسیبوس» (Eusébius) و «فلورستان» (Florestan) معرفی می کرد که هر کدام معرف یکی از شخصیت های دو گانه او بود. دو موجود خیالی که نام بردیم مکمل یکدیگر بودند: شاید بتوان گفت که اگر شور و سرکشی «فلورستان» نبود هرگز «اوسیبوس» بیچاره نمی توانست آنهمه زجر و تیره روزی را که شومن در جوانی بخود هموار کرد، تحمل نماید...

شومن در آغاز جوانی با مخالفت مادر و قیم خود که ویرا از بر گزیدن حرفه موسیقی باز داشتند مواحه شد؛ عشق او نیز در اثر مخالفت پدر محبوبه اش دیرگاهی با تلخی و ناکامی روبرو گشت؛ آتیه هنریش هم در اثر حادثه ای که برای استخوان انگشتش پیش آمد - و او را از کار نوازندگی بازداشت - دگرگون شد؛ وضع سلامت او نیز در این میان پیوسته مزید بر علت بود ...

و اما آنچه آتیه کار هنری او را دگرگون ساخت تمهید احمقانه ای بود که شومن در صدد بکار بستن آن برآمده بود ... بدین معنی که شومن، مثل همه بیانست ها، بدین نکته برخورد کرده بود که انگشت چهارم استقلال عمل زیادی ندارد و ازدو انگشت همسایه اش تبعیت می کند و بسختی از آندو جدا می گردد. برای آنکه انگشت چهارم از این « قید اسارت » رها گردد شومن ب فکر افتاد که آنرا جداگانه بانوار ببندد و بیچند تابدین وسیله عضلات آنرا به انبساط بیشتری وادارد و استقامت بیشتری در برابر انگشتان همسایه بیابد ... ولی هنگامی که، یکماه بعد، نوار دور انگشت چهارم را باز کرد انگشت خود را فلج یافت ...

معلوم نیست که آیا این حادثه را باید با تأسف و حسرت یا بامسرت و رضایت تلقی کرد زیرا در اثر همین حادثه، شومن که دیگر نمی توانست خیال نوازندگی و « ویرتوزیت » بیانورا در سر پیورراند، بناچار همه وقت و کوشش خود را وقف آهنگسازی کرد. معاصران وی شاید در نتیجه این حادثه نوازنده بزرگی از دست داده اند ولی تاریخ و ادبیات موسیقی، از این راه شاهکارهای متعددی بچنگ آورده است که مسلماً اگر شومن بیانست مشهوری می گشت فرصت نوشتن آنها را نمی یافت ...

ماجرای عشق شومن نیز سرانجام بر مخالفت پدر « کلارا » پیروز گشت؛ بدین معنی که پس از سالها مبارزه و مخالفت، هنگامی که « کلارا » به بیست و یک سالگی و سن بلوغ قانونی رسید، شومن و « کلارا » از دست پدر مستبد خودرأی، بمراجع رسمی دادگستری شکایت کردند. رأی محکمه بنفع عاشقان ناکام صادر شد و سرانجام آندو توانستند بایکدیگر ازدواج کنند ... شومن در آن موقع نمی سال از عمرش می گذشت.

پس از ازدواج، «کلارا» مجبور بود، گما فی السابق، برای اجرای کنسرو بر نامه‌های پیانو بسفر پردازد. شو من نیز بشدت سر گرم کار آهنگسازی بود و با اینکه گاهی به همراه زنش بمسافرت می پرداخت هر گز از کار آهنگسازیش غافل نمی ماند. در ضمن یکی از همین مسافرتها بود که شو من تصمیم گرفت در شهر «درسد» رحل اقامت افکند و مدت شش سال در آن شهر بسر برد. وی چندی بعد به شهر «دوسلدورف» رفت و تا آخر عمر در همان شهر باقی ماند.

تعداد آثار شو من بسیار قابل ملاحظه است. در میان یکصد و شصت اثری که از او بیادگار مانده، چند اثر مفصل نیز یافت می شود؛ وی در زمینه کلیه انواع موسیقی آثاری بوجود آورده ولی مهمترین و عمیقترین نوشته‌های او قطعات نسبتاً کوتاه است که سرشار از طبع و روح «رومانتیک» و منقلب اوست، گوئی روح سرکش و «رومانتیک» او تاب و حوصله زمینه بردازیهای دورودرازی را نداشت و از همینروست که آثار مفصل و سنفونیک او از اصالت کمتری بهره مند است. آثار دوره جوانی او غالباً برای پیانو نوشته شده و لحن رازگویی و لطف خاصی دارد که از لحاظ فنی نیز فوق العاده بدیع می نماید. سبک «آرمونی» او نسبت به برخی از مهمترین معاصران او بسیار مرقی و تازه جلوه می کند. در بیست و چهار سالگی شو من آثاری ساخته و پرداخته بود که اهمیت بسیار دارند از آن جمله است «کارناوال»، «واریاسیون» های بر روی اسم آپگ، «پروانه‌ها»، «انود» ها، «انترمتزو»، «اپروتو»، «رقصهای دوستان حضرت داود» و قطعات دیگری که بهیچ وجه حالت سستی و خامی آهنگسازان تازه کار را در بر ندارند. در میان آثار بعدی او «سونات» ها، «فانتزیشوک»، «اتودهای سنفونیک»، «کنسرتو» ی زیبای او، «صحنه‌های کودکان» دل انگیز، «کرایسلریانا»، «فانتزی»، «هومورسک»، «نووولت» ها و شاهکارهای دیگری را نیز نام می توان برد. شو من پس از ازدواج یکباره، و با سهولت و سرعتی خارق العاده، بنوشتن قطعات آوازی پرداخت. تعداد آثار آوازی او به دو بیست و پنجاه «لید» و چهل آواز جمعی بالغست. در زمینه موسیقی مجلسی نیز شو من آثار معتبری چون دو «سونات»، سه «تریو»، چهار «کوآرتو» ر، یک «کننت»

بسیار زیبا و ده قطعه سازی بدست داده است. از جمله آثار دیگر او چهار سنفونی، چند «اورتور»، چندین کنسرتو برای سازهای مختلف، یک «مس»، یک «رکویتیم»، و چهار اثر نمایشی: «ژنوبو»، «فوست»، «بهشت وبری» و «مانفرد» نیز قابل ذکر است.

ماجرای عشق «کلارا» سرچشمه الهام اغلب آثار شومن بوده است و در میان آثار مهم شومن کمترین اثری می توان یافت که نشانی از این عشق پر شور در بر نداشته باشد. نامه هائی که «روبرت» و «کلارا» شومن، چه در طی سالهای پیش از ازدواج و چه پس از آن، بیکدیگر نوشته اند از زیباترین و لطیفترین نامه های عاشقانه بشمار می آید و برای دریافتن آثار شومن و آشنائی با احوال و خصوصیات زندگی وی، خواندن آنها بسیار مفید خواهد بود.



شومن را جامع ترین و کاملترین آهنگساز رومانتیک شمرده اند. سرتاسر زندگی او نیز به داستانی رومانتیک می ماند. حتی مرگ او را در اثر نومییدی «اوسیبوس» و یک لحظه غفلت «فلورستان»

دانسته اند... شبی، شومن در حین صحبت با دوستانش، از اطلاق کارش بیرون آمد، بروی یکی از پلهای رودخانه «راین» رفت و خود را در آب انداخت... ملوانانی که در آن نزدیکیها بودند بنجاتش شتافتند و او را بروی ساحل باز آوردند. ولی شومن هوش و حواس خود را از دست داده بود. ناگزیر او را به بیمارستان فرستادند؛ شومن مدت دو سال در آنجا و در همان حال بسر برد و در همانجا نیز بدرود زندگی گفت. وی بهنگام مرگش چهل و شش سال داشت و پدر چهار پسر و سه دختر بود. خاکستر جسد او در شهر «بون»، موطن بشوون، بخاک سپرده شد. پس از مرگ وی «کلارا»، سالها برای معرفی و ترویج آثار شوهرش جانانه کوشید.